

Humanitarian Intervention and State Sovereignty in International Law

Juma Ali Haqqani*, Abdul Qadeem Sayeedi**

* Faculty Member, Faculty of Law, Kateb University, Kabul, Afghanistan (Corresponding Author)

Email: J.ali.haqqani@kateb.edu.af

**Master's student in International Law, Kateb University, Kabul, Afghanistan

Email: abqadeem.sayeedi@gmail.com

Abstract

The United Nations Charter enshrines the principle of the prohibition of the threat or use of force and the importance of respecting the sovereignty of states and non-intervention in their internal affairs. However, the occurrence of gross human rights violations in some states has compelled the international community to undertake a series of interventions, known as humanitarian intervention, to prevent widespread human rights abuses and to safeguard international peace and security. These interventions have led to divergent views on the legitimacy of humanitarian intervention and its tension with the principle of sovereignty. This paper examines the central issue of humanitarian intervention in state sovereignty through the lens of international law. It seeks to understand the nature of humanitarian intervention in international law and its impact on state sovereignty. This research has been conducted using a descriptive-analytical method and relies on library resources. Based on the findings of this research, it appears that humanitarian intervention, as a reality in international law, has led to the evolution and limitation of state sovereignty in favor of humanity. The concept of the Responsibility to Protect, which prioritizes humanitarian intervention over state sovereignty, has further emphasized this trend. According to this international norm, "sovereignty" has shifted from a concept of control and power to a notion of responsibility towards one's people, a concept that has been endorsed by the Security Council in recent years. Consequently, sovereignty has become increasingly limited in the face of humanitarian intervention and the Responsibility to Protect.

Keywords: State sovereignty, humanitarian intervention, Responsibility to Protect, limitation of sovereignty

مداخله‌ی بشردوستانه و حاکمیت ملی کشورها در حقوق بین الملل

جمعه‌علی حقانی*، عبدالقدیم سعیدی**
* کدر علمی دانشکده حقوق، دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان (نویسنده مسئول)
J.ali.haqqani@kateb.edu.af
** محصل ماستری حقوق بین الملل، دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان
abqadeem.sayeedi@gmail.com

چکیده

منشور سازمان ملل متحد اصل را بر ممنوعیت توسل به زور و لزوم احترام به حاکمیت دولت‌ها و عدم مداخله در امور داخلی کشورها گذاشته است؛ اما وقوع فجایع ضدبشری در برخی دولت‌ها، جامعه‌ی بین‌المللی را بر آن داشته است تا به منظور جلوگیری از نقض گستردی حقوق بشر و به خطر نیافتادن صلح و امنیت بین‌المللی یک سلسله مداخلاتی را تحت عنوان مداخله‌ی بشردوستانه انجام دهد. این مداخلات سبب شکل‌گیری دیدگاه‌های مختلف در خصوص مشروعیت مداخله‌ی بشردوستانه و تقابل آن با اصول حقوق بین‌الملل از جمله اصل حاکمیت گردید. مقاله حاضر با بررسی مسئله اصلی مداخله‌ی بشردوستانه در حاکمیت ملی کشورها از منظر حقوق بین‌الملل، در صدد آنست تا دریابد که مداخله‌ی بشردوستانه در حقوق بین‌الملل چگونه اقدامی است و چه تأثیری بر حاکمیت ملی کشورها دارد؟ این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است. بر اساس یافته‌های این تحقیق، به نظر می‌رسد مداخله‌ی بشردوستانه به عنوان یک واقعیت در حقوق بین‌الملل، سبب تحول و تحدید حاکمیت ملی دولت‌ها به نفع بشر شده است که در آخرین اقدام با شکل‌گیری مسؤلیت حمایت بر تقدم مداخله‌ی بشردوستانه بر حاکمیت ملی تأکید شده و بر اساس این نظریه بین‌المللی «حاکمیت» از مفهوم کنترل و اقتدار، به معنای مسؤلیت در مقابل مردم تغییر نموده که در سال‌های اخیر به تصویب شورای امنیت نیز رسید. بدین ترتیب امروزه حاکمیت در پرتو مداخله‌ی بشردوستانه و مسؤلیت حمایت، دچار محدودیت گردیده است.

واژه‌های کلیدی: حاکمیت ملی، مداخله‌ی بشردوستانه، مسؤلیت حمایت، تحدید حاکمیت.

مقدمه

نظم بین‌الملل امروزی بر مبنای حاکمیت ملی دولت‌ها استوار شده است که در بندهای (۲) و (۷) ماده ۲ منشور تصریح یافته و دولت‌ها را از توسل به زور در روابط بین‌المللی شان و همچنان مداخله در امور یکدیگر منع کرده و آن‌ها را بر رعایت و احترام به حاکمیت دولت‌ها ملزم می‌نماید. در عین حال رعایت حقوق بشر یکی از اصول و اهداف منشور می‌باشد که طبق ماده ۱ و ۵۵، کشورها را بر رعایت و دفاع از آن تشویق می‌کند. اما پایان جنگ سرد و در پی آن وقوع یک سلسله فجایع انسانی که زیر چتر اصل حاکمیت از سوی برخی دولت‌ها صورت گرفت وجدان جمعی بشر را خدشه دار ساخت و این امر سبب شد تا دکتترین جدید در عرصه بین‌المللی برای محدود سازی حاکمیت دولت‌ها ظهور یابد تا دولت‌ها دیگر نتوانند با مطلق انگاشتن حاکمیت شان دست به فجایع انسانی و نقض گسترده حقوق بشری بزنند. در چنین حالتی مداخله بشردوستانه و دفاع از حقوق بشر در برابر اصل حاکمیت، قرار گرفته و سبب گردید تا باب گفتمان جدید در خصوص مشروع یا غیرمشروع بودن مداخله بشردوستانه میان دانشمندان و پژوهشگران حقوق بین‌الملل باز گردد.

دانشمندان و حتی دولت‌ها در مورد مداخله بشردوستانه دیدگاه‌های متضاد و متفاوتی بیان کردند. عده‌ای موافق مداخله بشردوستانه و عده دیگر مداخله بشردوستانه را نقض حاکمیت ملی دولت‌ها و در تقابل با اصول حقوق بین‌الملل از جمله منع توسل به زور و ممنوعیت مداخله در امور داخلی کشورها دانسته و به شدت مخالف آن هستند.

روی این ملحوظ تحقق کنونی که محور اصلی آن مداخله بشردوستانه است با مسئله اصلی این که مداخله بشردوستانه در حاکمیت ملی کشورها از منظر حقوق بین‌الملل چگونه است؟، به بررسی مبانی حقوقی حاکمیت و مداخله بشردوستانه در اسناد و حقوق بین‌الملل پرداخته و سپس با بررسی دیدگاه‌های دانشمندان در خصوص مداخله بشردوستانه، تأثیر مداخله بشردوستانه بر حاکمیت ملی کشورها را در حقوق بین‌الملل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

۱- اصل حاکمیت و مداخله بشردوستانه در حقوق بین‌الملل

با تدوین و تصویب منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۵ و برابری حاکمیت دولت‌ها در سطح بین‌الملل، لزوم احترام به حاکمیت دولت‌ها و رعایت تمامیت ارضی آن‌ها، مورد تأکید قرار گرفته و اصل حاکمیت تقویت یافت. دخالت در امور داخلی دیگر کشورها غیر قانونی و استفاده از زور نیز ممنوع اعلام شد. (بندهای ۴ و ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد: ۱۹۴۵). بدین ترتیب منشور فقط دو استثنا را بر قاعده عام ممنوعیت توسل به زور وارد نموده است، مورد اول سیستم امنیت جمعی مندرج فصل هفتم منشور که به کاربرد نیروی نظامی از جانب سازمان ملل مربوط می‌شود و مورد دوم اصل دفاع مشروع طبق ماده (۵۱) منشور می‌باشد. با پایان یافتن جنگ سرد و در پی آن وقوع یک سلسله فجایع انسانی که زیر چتر اصل حاکمیت از سوی برخی دولت‌ها صورت گرفت، وجدان جمعی بشر را خدشه دار ساخت. این امر سبب شد تا دکتترین مداخله بشردوستانه در عرصه بین‌المللی بیشتر مورد توجه قرار گیرد تا دولت‌ها دیگر نتوانند با مطلق انگاشتن حاکمیت شان دست به فجایع انسانی و نقض گسترده حقوق بشری بزنند.

در خصوص تعریف مداخله‌ی بشردوستانه بیان شده است؛ ساده‌ترین تعریفی که می‌توان از مداخله‌ی بشردوستانه ارائه داد این است که مداخله‌ی بشردوستانه الهام گرفته از ملاحظات بشردوستانه است. به عبارت دیگر، مداخله‌ی بشردوستانه، اقداماتی اند که توسط یک سازمان یا سازمان‌ها (معمولاً یک دولت یا ائتلافی از دولت‌ها) انجام می‌شود و هدف آن کاهش درد و رنج گسترده انسانی در داخل مرزهای یک کشور مستقل است. همچنان گفته شده است؛ مداخله‌ی بشردوستانه عبارت از وارد نمودن قوای نظامی و یا تهدید به چنین عملی توسط یک یا چند دولت خارجی در امور دولت دیگر است که هدف آن تسکین درد و رنج بشر است و علت درد و رنج بشر ممکن است بی‌رحمی شامل نقض مستمر حقوق بشر، توسط رژیم سرکوب‌گر و یا فروپاشی عمومی اقتدار دولت مرکزی، که منجر به یک وضعیت هرج و مرج شده باشد است که در آن حقوق بشر تهدید می‌شود (لاچینیان، ۱۳۹۵: ۵۱). این نقض اغلب به شکل نقض عمدی و سیستماتیک حقوق بشر، از جمله اخراج اجباری، پاکسازی قومی، و در شدیدترین موارد، نسل‌کشی می‌باشد. هرچند مداخلات بشردوستانه لزوماً نیازی به استفاده از نیروی نظامی ندارد. به عنوان مثال می‌تواند شامل اعمال تحریم‌ها باشد. اما این اصطلاح معمولاً به موقعیت‌هایی اشاره دارد که در آن زور (یا تهدید به زور) استفاده می‌شود. (Bell, 2013)

هر چند اصل صریح و مجزایی در مورد مداخله‌ی بشردوستانه در منشور وجود ندارد که به کشورها حق دهد تا در امور دیگر کشورها دخالت کنند، اما منشور به صورت واضح و روشنی نیز چنین مداخلات را نکرده است و با این وضعیت اکثر حقوق دانان، کشورها و حتی خود سازمان ملل متحد در صدور مجوز مداخلات به مواد ۱، ۲، ۳۹ و ۵۵ منشور استناد جسته اند، و در عین حال برخی‌ها حقوق بین‌الملل عرفی را در خصوص مداخلات بشردوستانه معتبر دانسته و این نوع مداخلات را که به هدف نجات دادن انسان‌ها و کمک به ایشان است، مخالف بندهای ۴ و ۷ ماده ۲ منشور نمی‌دانند (جلیلی و ایمانی، ۱۳۸۹: ۵۱).

بند ۴ ماده ۲ منشور بیان می‌دارد: «کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری، یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند کرد.» اما طبق ماده (۱) منشور احترام و رعایت حقوق بشر یکی از اصول و اهداف سازمان ملل متحد می‌باشد و مداخله‌ی بشردوستانه که مبتنی بر انگیزه بشردوستی است نه تنها مابینتی با منشور ندارد، بلکه در راستای تحقق اهداف منشور می‌باشد.

همچنان بند (۷) ماده ۲ منشور در این خصوص تصریح می‌دارد: «هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی کشورها است دخالت نمایند و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند...» اما این اصل اساسی که در حالت عادی حاکم بر روابط میان ارکان سازمان ملل و کشورهای عضو است یک استثنای مهم را نیز مقرر می‌دارد و آن این‌که در ادامه‌ی بند مذکور آمده است «... لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهرآمیز و پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد کرد.» اشاره به وجود چنین استثنایی، بر این فرض استوار است که شورای امنیت بر طبق ماده ۳۹ منشور صلاحیت اتخاذ تصمیم در مورد مداخله را دارا می‌باشد (عباسی‌اشقلی، ۱۳۸۰: ۷۱). بر اساس ماده ۳۹، سیستم امنیت جمعی سازمان ملل در قالب

فصل هفتم منشور به عنوان استثنای بر بند (۴) و (۷) ماده ۲ منشور مطرح گردیده است و در مواردی به اجرا در می‌آید که شورای امنیت با احراز یکی از مصادیق تهدید علیه صلح، نقض صلح و تجاوز در جهت اعمال مسؤولیت اساسی خویش اقدام نموده و تصمیماتی را با توجه به مواد ۴۱ و ۴۲ منشور اتخاذ کند. بر این اساس، هنگامی که نقض حقوق بشر به آن درجه از شدت و گستردگی برسد که به‌زعم شورای امنیت برای صلح و امنیت بین‌المللی مخاطره‌آمیز باشد، توسل به زور با مجوز شورای امنیت قابل توجیه است (رشیدی، ۱۳۸۶: ۷۱). در واقع این استثناء به عنوان موضوع مشترک در زمره استثنائات اصل عدم توسل به زور، اصل عدم مداخله و احترام به حاکمیت داخلی دولت‌ها نیز قرار گرفته است؛ زیرا طبق بند (۷) ماده ۲ منشور ملل متحد اگر چه هیچ یک از اعضای ملل متحد مجاز نیستند در امری که ذاتاً در حیطه صلاحیت داخلی هر دولتی است دخالت نمایند، لیکن عدم مداخله به تصریح بند مذکور، به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نمی‌کند (رشیدی، ۱۳۸۶: ۷۱). در عین حال حقوق عرفی که دخالت بشردوستانه را می‌پذیرد در زمینه مداخلات بشردوستانه معتبر است و رویه مستمر دولت‌ها و عملکرد سازمان در دوره زمانی بعد از منشور مخصوصاً دوره پس از جنگ سرد، حاکی از عرف بین‌المللی در خصوص مداخلات بشردوستانه است.

۲- دیدگاه‌های مخالفان و موافقان مداخله بشردوستانه

دخالت کشورها در امور کشورهای دیگر تحت عنوان مداخله بشردوستانه محل تضاد و اختلافات عمده میان بسیاری از دانشمندان حقوق بین‌الملل، روابط بین‌الملل، کشورها، سیاستمداران و حتی سازمان‌های بین‌المللی بوده است. البته ریشه مشاجره در باره مداخله بشردوستانه ناشی از دو مورد است. اولاً ناشی از برداشت و تفسیرهای متفاوت و مختلف از خود مداخله بشردوستانه، اصل حاکمیت، و اصل عدم مداخله و ممنوعیت توسل به زور مصرح در منشور بعد از جنگ سرد بوده. ثانیاً قسمتی از منشأ مشاجره و اختلاف بر می‌گردد به اهداف متناقض سازمان ملل متحد در منشور بین‌المللی که از یک طرف، سازمان ملل برای جلوگیری از جنگ‌های هزینه‌بر طراحی شد و منشور نیاز دارد تا تمام کشورهای عضو حق حاکمیت کشورهای دیگر را به رسمیت بشناسند و از دخالت در امور داخلی یکدیگر خودداری کنند. از طرف دیگر، کمیسیون حقوق بشر که در ۱۹۴۶ تأسیس شد و از اهداف اولیه آن حفاظت از جمعیت‌های در معرض خطر به شیوه ماموریت‌های صلح طلبانه و توافقت‌نامه‌های چند جانبه مانند عهدنامه نسل‌کشی ۱۹۴۸ بود که با هموار نمودن مسیرهای مداخلات بشردوستانه، این رویه‌های مداخلات بشردوستانه را در برابر اصل حاکمیت و برابری و همچنین اصل عدم مداخله قرار داده و سبب شکل‌گیری دو قطب موافقان و مدافعان مداخله بشردوستانه گردید که ذیلاً به بررسی این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

الف) دیدگاه مخالفان مداخله‌بشردوستانه

مخالفان مداخله‌بشردوستانه که متأثر از اندیشه واقع‌گرایان^۱ هستند، انگیزه و احساسات بشردوستانه را در این‌گونه مداخلات منتفی دانسته و مداخله‌بشردوستانه را مبتنی بر منافع‌ملی دولت‌های مداخله‌کننده می‌دانند. واقع‌گرایان با تأکید بر منافع‌ملی دولت‌ها بر این عقیده اند که دولت‌های عقلایی تنها زمانی می‌توانند به کاربرد زور و به خطر انداختن جان سربازان خود مبادرت کنند که منافع اساسی شان که در وهله‌ اول شامل امنیت و بقاء می‌شود، به خطر افتد. واقع‌گرایان بر این استدلال اند که مداخله‌ کشورها برای مردمان در بند نیست، بلکه قضیه‌ منافع‌ملی خود آن دولت است (مسلمی، ۱۳۸۷: ۶۶).

دیدگاه واقع‌گرایان آشکارا در برابر تعریف متعارف از مداخله‌بشردوستانه یعنی مداخله‌ مبتنی بر انگیزه و احساسات انسان دوستانه قرار می‌گیرد.

بر اساس چنین بینشی است که واقع‌گرایان و به تبع آن سایر مخالفان مداخله‌بشردوستانه، نسبت به مداخله‌بشردوستانه و مشروعیت یابی آن انتقادات جدی دارند و مخالف مشروع سازی مداخلات بشردوستانه هستند. نیکولاس ویلر از همبستگی گرایان مکتب انگلیس ایرادات اساسی واقع‌گرایان به مداخله‌بشردوستانه را در چند محور ذیل مورد توجه قرار داده است:

۱. ادعاهای بشردوستانه همواره پوششی برای تعقیب منافع‌ملی است و قانونی کردن حق مداخله‌بشردوستانه به سؤ استفاده از آن منجر خواهد شد. این نگرانی باعث شد تا توماس فرانک و نایجل رودلی^۲ در سال ۱۹۷۳ استدلال کنند که مداخله‌بشردوستانه نباید به عنوان استثنای دیگر به قاعده‌ منع توسل به زور مندرج در بند (۴) ماده ۲ مجاز باشد، چرا که علایق بشردوستانه همیشه به وسیله‌ دولت‌های مداخله‌کننده دست‌کاری می‌شوند. (جوانشیری، ۱۳۸۸: ۷۷)

۲. تازمانی که منافع اساسی دولت‌ها در خطر نباشد دولت‌ها مداخله نخواهند کرد، آن‌ها در این شرایط تمایل ندارند که جان سربازان خود را به خطر انداخته و هزینه‌های اقتصادی زیادی صرف کنند. نکته اساسی این است که دولت‌ها اساساً به دلایل بشردوستانه دخالت نمی‌کنند، زیرا آن‌ها همیشه متأثر از ملاحظات منافع‌ملی خود هستند. (جوانشیری، ۱۳۸۸: ۷۷)

۳. اصول مداخله‌بشردوستانه را به صورت‌گزینشی اعمال می‌کنند که این امر منجر به عدم انسجام در سیاست‌ها خواهد شد. (جوانشیری، همان)

از دیگر استدلال‌های مخالفان مداخله‌بشردوستانه اینست که آن‌ها مداخله‌بشردوستانه را خلاف حقوق بین‌الملل و نقض صریح بند (۴) ماده ۲ منشور می‌دانند. (آقامحمدی و عبداللهی، ۱۳۹۷: ۷) بند (۴) ماده ۲ منشور کلیه اعضا را در روابط بین‌المللی شان از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها یا از هر روش دیگر که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد منع نموده است. لذا مداخله‌بشردوستانه به وضوح در مغایرت با این اصل منشور قرار داشته و از این جهت مورد انتقاد است.

^۱ Realism.

^۲ & Rodley. . Thomas Franck

(رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۶۹) مخالفان معتقدند که منشور تنها دو استثناء را بر قاعده کلی منع توسل به زور مجاز دانسته که مورد اول سیستم امنیت دسته جمعی مندرج فصل هفتم منشور که به کاربرد نیروی نظامی از جانب سازمان ملل مربوط می‌شود و مورد دوم دفاع مشروع مندرج ماده ۵۱ منشور ملل متحد می‌باشد. لذا هر گونه مداخله غیر از این دو استثنا نقض صریح منشور تلقی شده و مشروعیت ندارد.

درعین حال مخالفان مداخله بشردوستانه بر این عقیده اند که، حقوق بشر یک امر داخلی بوده و رسیدگی به آن از صلاحیت ملی دولت‌ها می‌باشد که در صورت نقض حقوق اتباع در یک کشور، دولت‌های دیگر حق مداخله در آن کشور را ندارند. ایشان هرگونه مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر را نقض بند ۷ ماده ۲ منشور، یعنی نقض اصل عدم مداخله و احترام به حاکمیت کشورها می‌دانند. آن‌ها با تمسک به بند ۷ ماده ۲ منشور که سازمان ملل را از دخالت در اموری که ذاتاً جزء صلاحیت داخلی دولت‌ها است منع می‌کند، حتی مداخله بشردوستانه توسط شورای امنیت را نیز رد می‌کنند (لاچینی، پیشین: ۵۳) و معتقدند که حقوق بشر جزو صلاحیت داخلی کشورهاست و مداخله بشردوستانه که مبتنی بر نقض حقوق بشر است، جواز ندارد. حتی زمانی که قوانین بین‌المللی به دلایل عملی قابل اجرا نباشد، ممنوعیت استفاده از زور همچنان باقی می‌ماند. در بهترین حالت، یک دولت زمانی که مرتکب جنایات علیه شهروندان خود می‌شود، حاکمیت خود را باطل می‌کند، اما این به مردم بستگی دارد که از حق تعیین سرنوشت خود استفاده کنند. (Seybolt.Taylor.B: 2017)

ب) دیدگاه موافقان مداخله بشردوستانه

در پاسخ به نگرانی مخالفان مداخله بشردوستانه مبنی بر سوء استفاده قدرت‌های بزرگ از مداخله بشردوستانه گفته شده است که این نگرانی قابل حل است. بهترین راه حل برای جلوگیری سوء استفاده قدرت‌های بزرگ، چندجانبه گرایی یا همان سیستم امنیت دسته جمعی است. به عنوان مثال (استفاده از نیروهای حافظ صلح سازمان ملل) در سومالی (۱۹۹۲)، بوسنی (۱۹۹۲)، رواندا (۱۹۹۴) و تیمور شرقی (۱۹۹۹). این چندجانبه گرایی به طور همزمان سوء استفاده از قدرت را محدود می‌کند و به استفاده از زور مشروعیت می‌بخشد (Seybolt. Ibid). اما از نظر نگارنده در هر حال به قاطعیت نمی‌توان از عدم سوء استفاده کشورها از مداخله بشردوستانه دفاع کرد، ولی می‌توان از مداخلاتی یاد آور شد که صرفاً جنبه انسان دوستانه داشته و منافع کشور خاصی مطرح نبوده، مثلاً مداخله در سومالی و رواندا که دارای جنبه غالب انسانی بود؛ بدین معنی که انگیزه اصلی اعضای شورای در تصویب قطعنامه‌ای برای اجازه دخالت نظامی اصولاً ابعاد عظیم فاجعه انسانی در آن کشور و فشار جامعه بین‌المللی و افکار عمومی برای چنین دخالتی بوده است. همچنان مداخله اکوواس در لیبیریا که در ابتدا بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، اما به دلیل جنبه صرفاً انسانی و جلوگیری از تلفات انسانی، موفقیت آمیز خوانده شد و مورد تأیید بعدی شورای امنیت قرار گرفت. (Security Council, Res, 688, 1993)

همچنان در پاسخ به این استدلال‌های مخالفان، مدافعان مداخله بشردوستانه با استناد به مواد ۵۵ و ۵۶ منشور این گونه استدلال کرده اند که:

یک) مداخله بشردوستانه به معنایی استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشور ذریبط نیست:

طرفداران این دیدگاه به یک اصل تفسیری استناد می‌نمایند که بر طبق آن، تصریح به یک مورد، موارد دیگر را مستثنی می‌سازد.^۱ بر طبق این دیدگاه چون هدف از مداخله‌ی بشردوستانه استفاده از زور علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور خاص نیست و هدف اصلی مسائل بشردوستانه است، پس این نوع از مداخله خلاف بند (۴) ماده ۲ نمی‌باشد. مدافعان، ضمن تمسک به تفسیر مضیق از بند (۴) ماده ۲ منشور، بر این عقیده اند که مداخله‌ی بشردوستانه در راستای ارتقای حقوق بشر، علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت مورد هدف نمی‌باشد، بلکه در جهت حفظ و تحکیم آن است؛ چرا که دولت مداخله‌کننده به محض غلبه بر بحران بشری که سبب مداخله آن دولت بوده است، به مداخله خود پایان می‌بخشد و به هیچ وجه به دنبال حمله به حکومت دولت هدف یا نابودی آن نیست. (اقامحمدی، عبداللهی، پیشین: ۷)

آنتونی داماتو یکی از طرفداران سرسخت قرائت مضیق بند (۴) ماده ۲ است که مداخلات محدود را مجاز می‌داند (موسوی و حاتمی، پیشین: ۱۶۲). در عین حال «تیسون» از دیگر طرفداران این دیدگاه که معتقد به تفسیر محدود و مضیق بند (۴) ماده ۲ منشور است، این‌گونه اظهار می‌دارد: اگر تنظیم‌کنندگان منشور ممنوعیت تمام اشکال استفاده از زور را می‌خواستند می‌بایست این بند از ماده ۲ منشور را به صورت مطلق و غیر مقید تنظیم می‌نمودند، اما آنچه که از منطوق ماده بر می‌آید آنست که تدوین‌کنندگان منشور ممنوعیتی را بنا نهاده‌اند که دارای سه خصیصه کلی (استفاده از زور علیه تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، یا مابینت با منشور) باشد (رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۷۰).

دو) مداخله بشردوستانه، سازگار با هدف منشور می‌باشد:

استدلال طرفداران این دیدگاه از عدم ممنوعیت کلیه اشکال توسل به زور در بند (۴) ماده ۲ منشور، کاربرد عبارت «... هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد...» در اخیر بند (۴) ماده ۲ است؛ زیرا طرفداران مداخله‌ی بشردوستانه، این نوع مداخله را در مابینت با منشور ندانسته، بلکه همردیف با مقاصد سازمان ملل متحد (احترام به حقوق بشر) می‌دانند. اما بازهم در انتقاد به این استدلال گفته شده است که با در نظر گرفتن این نظر و تطبیق بند ۳ ماده ۱ منشور، باید این نتیجه را هم پذیرفت که اگر دولتی از همکاری اقتصادی و اجتماعی با دولت دیگر امتناع ورزد آن دولت حق توسل به زور علیه آن را دارد و این نتیجه‌گیری خود به معنی نقض صلح و امنیت بین‌المللی و قطعاً ناصواب است. (رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۷۰)، اما تیسون بند (۴) ماده ۲ منشور را با این ادعا که ترویج حقوق بشر یکی از اهداف مهم منشور است؛ نسبت به سایر اهداف منشور برتر می‌داند. به نظر او حقوق بشر نسبت به صلح دارای برتری است، بنابراین می‌توان بخاطر رعایت حقوق بشر، صلح را کنار گذاشت (موسوی و حاتمی، ۱۳۸۶: ۱۶۴). بدین معنی که توجه روز افزون به حقوق بشر و جایگاه آن و لزوم احترام به آن، اهمیت حقوق بشر را نسبت به سایر مقاصد مصرح در ماده ۱، اولویت و برتری بخشیده است که صرفاً عدم رعایت حقوق بشر و نقض آن توسط

^۱ Expressio unius est exclusio alterius.

دولت‌ها می‌توانند زمینه ساز مداخله بشردوستانه باشد و بر اصل عدم توسل به زور و عدم مداخله تقدم یافته و اجازه توسل به زور را دهد، نه عدم همکاری‌های اقتصادی و اجتماعی. اما بازم هم عده‌ای بر این دیدگاه ایراد گرفته‌اند و این که اولاً منشور میان اهداف و مقاصد ماده ۱۶۴ قائل به سلسله مراتب نشده است و ثانیاً در صورت پذیرفتن این نظر و تقدم یک هدف بر دیگر، مرجع بین‌المللی تقدم و تأخر را باید مشخص کرد. موسوی و حاتمی، (۱۳۸۶: ۱۶۴) به این ترتیب این استدلال موافقان مورد انتقاد واقع است.

با این وجود، مکتب لیبرالیسم که یکی از مکاتب اصلی در روابط بین‌الملل است، مدافع مداخله بشردوستانه بوده و از جایگاه حقوق بشر حمایت می‌کند. لیبرال‌ها، برتری حقوق بشر را نسبت به سایر اصول و حقوق، در فطری و طبیعی بودن حقوق بشر دانسته و دفاع از حقوق بشر را دفاع از حقوق طبیعی انسان‌ها می‌دانند. آن‌ها ملت را اساساً منشاء حاکمیت دانسته و بیان داشته‌اند که حقوق بشر نه تنها موضوع حاشیه‌ای نبوده، بلکه به عنوان مکانیسم‌های نوین روابط بین‌المللی و حقوق بین‌الملل می‌باشد؛ به این دلیل که امروزه استانداردهای حقوق بشر تأثیر خود را بر تغییر رژیم‌ها و مداخلات بشردوستانه نهاده است و جایگاه رفیعی پیدا کرده است.

به عقیده نگارنده این مقاله، استدلال مدافعان مداخله بشردوستانه در خصوص برتری حقوق بشر بر سایر اهداف و مقاصد منشور، موجه و منطبق با واقعیت‌های عینی جهان امروزی به نظر می‌رسد که تحولات بعد از جنگ سرد، تأیید کننده چنین ادعایی است. امروزه حتی سنجش میزان برتری حکومت‌ها و شناسایی دولت‌ها بر مبنای رعایت ارزش‌های حقوق بشری صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر تدوین معیارهای بین‌المللی در قرن نوزدهم و بیستم، موضوع حقوق بشر را برجسته ساخته است. تشکیل گنجره وین در سال ۱۸۱۵، کنوانسیون بروکسل در سال ۱۸۹۰ برای منسوخ کردن تجارت برده، غیر قانونی اعلام کردن برده داری سال ۱۹۲۶، تصویب کنوانسیون لاهه در سال ۱۹۰۷، کنوانسیون ژنو ۱۹۲۶، دفاع از حقوق بشر، همه و همه شواهدی بر جایگاه رفیع و اعتلای حقوق بشر و برتری آن نسبت به سایر اصول حقوق بین‌الملل، در دنیای امروزی می‌باشند. بدین ترتیب تفکرات بشردوستانه به یکی از ویژگی‌های نیمه دوم قرن بیستم تبدیل گردیده که اهمیت حقوق بشر را برجسته ساخته است.

سه) حقوق بشر در جهان امروزی یک موضوع داخلی نیست.

موضع حقوق بین‌الملل این است که نقض‌های شدید حقوق بشر، دیگر نمی‌تواند در حیطه صلاحیت انحصاری دولت‌ها باشد. (والاس، ۱۳۹۲: ۳۳۱) امروزه حقوق بشر ویژگی داخلی خود را از دست داده است و بیشتر از خصلت و خصیصه بین‌المللی برخوردار شده و سایر کشورها نمی‌توانند بر اساس مسائل داخلی از رسیدگی و احیاناً بازرسی سایر کشورها و سازمان‌ها نسبت به مسائل داخلی حقوق اتباع خود امتناع نمایند. حقوق بشری که به صورت بین‌المللی پذیرفته شده است، استندردهایی را برعهده دولت‌ها گذاشته و تحمیل می‌نماید و در یک اقدام سیاسی، دولت ممکن است به دلیل تخلفات حقوق بشر تحت فشار قرار گیرد. (حسن پور، ۱۳۹۶: ۶) به این ترتیب حیطه صلاحیت داخلی دولت‌ها به حقوق بین‌المللی بستگی دارد؛ یک مسئله در صورتی در صلاحیت داخلی دولت است که در آن دولت به موجب حقوق بین‌الملل متعهد نباشد. (موسوی و حاتمی، پیشین: ۱۷۴) یعنی آنچه که در تعیین حد و دامنه اصل عدم مداخله اهمیت ویژه‌ای

پیدا می‌کند، تعهداتی است که دولت‌ها بر اساس حقوق بین‌الملل عام و قواعد مربوط به نظم عمومی بین‌المللی بر عهده دارند. (لاچینانی، پیشین: ۵۳) بنابراین، با توجه به جهان‌شمولی قواعد بنیادین حقوق بشر و تعهد بین‌المللی اکثر کشورها در جهت رعایت و احترام به آن، و مطرح شدن اصل مسؤولیت‌حمایت، رعایت حقوق بشر در صلاحیت داخلی دولت‌ها نمی‌باشد (همان: ۵۴). بدین ترتیب جامعه بین‌المللی می‌تواند با استفاده از این استدلال در امور داخلی کشورها مداخله نماید. کرسستین تاموشات بیان نموده است که: «امروزه حقوق بشر، در گستره روابط بین‌المللی جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده، در حالی که در گذشته، در عرصه صلاحیت داخلی دولت‌ها محدود بوده است.» (تاموشات، ۱۳۹۸: ۳۱) همچنان منشور ملل متحد به حقوق بشر جنبه جهانی داده است. به سخن دیگر، دولت‌ها با پیوستن به منشور که معاهده‌ای چند جانبه است، این مفهوم را به رسمیت شناخته‌اند که حقوق بشر مندرج در منشور موضوعی است مورد علاقه جامعه بین‌المللی و این مسئله دیگر در حوزه صلاحیت داخلی دولت‌ها نمی‌گنجد. (لاچینانی، پیشین: ۵۷) تعهدات بین‌المللی ناظر بر حقوق بشر، امروزه دارای وصف عام‌الشمول^۱ و برخی از موارد آن نیز به مقام قواعد آمره^۲ رسیده‌اند و لذا در صورت تخلف، اقدامات بین‌المللی، حتی توسل به زور و قوه قهریه نیز مجاز تلقی می‌شود. (تاموشات، پیشین: ۴۳) اما تنها راه مداخله را (تصمیم یا مجوز شورای امنیت) بیان نموده است.

در استدلال دیگر، طرفداران مداخله‌ی بشردوستانه با اشاره به قسمت دوم بند ۷ ماده ۲ که بیان نموده است: «... این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد کرد.» با تفسیر گسترده از فصل هفتم منشور، بر این باورند که نقض گسترده حقوق بشر در یک بحران داخلی یا ناشی از سیاست سرکوب به وسیله هر یک از دولت‌ها، می‌تواند وضعیتی باشد که موجب تهدید صلح گردد و شورای امنیت می‌تواند بر اساس ماده ۳۹ منشور که در صورت تهدید شدن، صلح و وقوع تجاوز، اجازه اقدام غیرنظامی و نظامی را به این نهاد می‌دهد چنین وضعیتی را شناسایی و اقدام لازم را مبذول دارد که مداخله‌ی بشردوستانه یکی از اقدامات مورد نظر، و مشروعیت معاصر آن در مجوز شورای امنیت سازمان ملل جهت استفاده از زور است (لاچینانی، پیشین: ۵۴). علاوه بر رویه شورای امنیت، رویه ارکان دیگر سازمان ملل متحد حاکی از ضرورت گسترش مفهوم تهدید علیه صلح به موارد نقض حقوق بشر و بحران‌های انسانی بوده است. دبیرکل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۱ در گزارشی خطاب به مجمع عمومی ملل متحد در خصوص اقدامات قهری ملل متحد در این خصوص می‌گوید: «اکنون به طور فزاینده‌ای احساس می‌شود که اصل عدم مداخله در اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی و ذاتی کشورهاست، نمی‌تواند به عنوان مانع محافظی در پشت سر دولت‌ها جهت نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر، با برخورداری از مصونیت عمل نماید. این موضوع که حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورها به خودی خود نباید مورد تعرض قرار گیرد، اهمیت دارد، اما چنین حاکمیتی تنها وقتی تضعیف می‌شود که آن را حتی در قرن حاضر و عصر کنونی، به معنای کشتار جمعی یا به راه انداختن برنامه سیستماتیک قتل عام یا کوچاندن اجباری

^۱. Erga Omnes.

^۲. Jus Cogens.

غیرنظامیان تحت نام کنترل نا آرامی‌ها یا شورش‌های داخلی بدانیم» (آقای، ۱۳۸۳: ۸۴). علاوه بر تأیید دبیرکل ملل متحد، طرز تلقی کشورهای عضو ملل متحد در دهه ۱۹۹۰ نشان دهنده تأیید اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی از چنین اقدامی است. این تأیید را می‌توان از آرای مثبت اعضای غیر شورای امنیت به قطعنامه‌های آن در این خصوص و درخواست سازمان‌های منطقه‌ای و کشورهای مربوط برای مداخله شورای امنیت در قضایای مزبور و نیز تأیید صریح یا ضمنی بقیه اعضای جامعه بین‌المللی قبل یا بعد از چنین عملیات دریافت. (آقای، ۱۳۸۳: ۸۴)

در خصوص مداخله یک‌جانبه (بدون مجوز) دولت یا گروهی از دولت‌ها، برخی از حقوقدانان معتقدند، از آنجا حقوق بین‌الملل حقوق بشر در قرن بیست و یکم به شاخه مهمی از حقوق بین‌الملل تبدیل شده است. بنابراین، هر زمان که نقض گسترده حقوق بشر رخ دهد، جهت اجرای قوانین بین‌المللی، مداخلات یک کشور واحد یا گروهی از کشورها یا سازمان‌های منطقه‌ای بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل به عنوان آخرین راه حل باید مجاز باشد، مشروط بر این‌که نقض حقوق بشر تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی باشد. طرفداران این دیدگاه معتقدند که توسعه حقوق بین‌الملل حقوق بشر اعتبار قانونی آن را فراهم می‌کند (Rattan, Jyoti, 2019: 5).

فرناندو تیسون،^۱ از طرفداران مداخله بشردوستانه یک‌جانبه معتقد است که در موارد مناسب از نظر اخلاقی این نوع مداخله توجیه می‌شود. هر زمانی که نقض حقوق بشر توسط دولت یا کسانی که در قدرت هستند وجود داشته باشد، مداخله بشردوستانه توسط سایر کشورها مجاز است، مشروط بر این‌که هدف اصلی مداخله دولت و یا دولت‌ها حفاظت از حقوق بشر باشد (Rattan, Jyoti, Ibid).

۳- دکترین مسؤلیت حمایت

پس از انتقادات گسترده از مداخله بشردوستانه در طول دهه ۱۹۹۰ با مداخله بدون مجوز ناتو در سال ۱۹۹۹ در کوزوو، مفهوم مداخله بشردوستانه در حقوق بین‌الملل و قواعد مربوط به آن، به چالش کشیده شد (سلطان‌زاده، ۱۳۹۰: ۷۰). با توجه به این، به‌منظور یافتن راهی برای مقابله با بحران‌های انسانی و نقض شدید حقوق بشر از یک سو و حفظ جایگاه ممنوعیت توسل به زور و جلوگیری از اقدامات یک‌جانبه کشورها از سوی دیگر، مفهومی تحت عنوان «مسؤلیت‌حمایت»^۲ شکل گرفت. آن طوری که قبلاً مطالعه گردید، در واقع عقیده بر این بود که هیچ حقی بر مداخله بشردوستانه یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل وجود ندارد، قواعد حقوقی باید به شکلی توسعه یابد که واکنش مناسبی به موارد نقض‌های شدید حقوق بشر نشان داده شود (آقامحمد و گیلانی، پیشین: ۱۵). از آنجا که سه هنجار (حقوق بشر، حفظ صلح و حاکمیت) در شکل دادن به عمل دولت در این گفتمان رقابت دارند؛ به‌منظور ایجاد توازن مجدد این هنجارها در طول زمان، دکترین مسؤلیت‌حمایت مطرح گردیده و سعی در پیوند میان حاکمیت و مداخله بشردوستانه و رفع تعارض میان این مفهوم و حاکمیت، عدم توسل به زور و عدم مداخله داشته است که مورد پذیرش جامعه جهانی قرار گرفته و می‌تواند پاسخ مناسبی در راستای حل تعارضات مذکور باشد (لاچینانی، پیشین: ۵۷).

1. Fernando Teson.

2. Responsibility to Protect.

بطروس غالی دبیرکل سابق سازمان ملل در «گزارشی برای صلح» در سال ۱۹۹۲ بیان داشت که زمان حاکمیت مطلق و انحصاری دولت‌ها به پایان رسیده است (Boutros, agenda for peace, 1992: pars, 17)، اما یکی از مهم‌ترین جلوه‌های چنین اندیشه‌ای در گزارش هزارة کوفی‌عنان به مجمع‌عمومی در سال ۲۰۰۰ قابل مشاهده است. کوفی‌عنان دبیرکل وقت سازمان ملل، با طرح این سؤال که «اگر مداخله‌بشردوستانه در واقع یک تعرض غیرقابل قبول نسبت به حاکمیت است، در این صورت در رویارویی با فجایع رواندا و سربرنیتسا و نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر که تعرض به تمام بشریت است، پاسخ ما چیست؟» جامعه بین‌الملل را به چالش کشاند (Annan, WE THE PEOPLES: The role of the united nations in the 21st century (2000)).

وی قبل از این نیز به هدف حمایت از حقوق بشر در سال ۱۹۹۹ بیان کرده بود که مطمئناً هیچ اصل قانونی، حتی حاکمیت نمی‌تواند سرپوشی برای جنایت علیه بشریت باشد. (SG/ Speech to the 54th Session on the General Assembly, Sep, 20, 1999). دولت کانادا در پاسخ به دغدغه‌های کوفی‌عنان در سپتامبر ۲۰۰۰ اعلام کرد که یک کمیسیون مستقل بین‌المللی تحت عنوان کمیسیون بین‌المللی در باره مداخله و حاکمیت دولت^۱ متشکل از ۱۲ حقوقدان برجسته و مستقل از کشورهای مختلف جهان تشکیل می‌دهد تا به چالشی که از سوی دبیرکل مطرح شده، پاسخ دهد. کمیسیون که وظیفه آن یافتن یک زمینه مشترک برای مداخله‌بشردوستانه و حمایت از مردم تحت رنج و ستم بود، در اواخر سال ۲۰۰۱ گزارش خود را تحت عنوان مسؤولیت‌حمایت ارائه کرد که مبنای آن تغییر مفهوم حق مداخله به مسؤولیت‌حمایت در بحث پیرامون مداخله‌بشردوستانه و تلاش برای حل معمای مداخله و حاکمیت بود (سلطان‌زاده، پشین: ۷۱).

در این گزارش که به تقدم مداخله‌بشردوستانه بر حاکمیت دولت تأکید شده است، تغییرات مفهومی درباره «مداخله» وارد صحنه بین‌المللی گردید. بدین معنی که در مباحث بین‌المللی واژه «حق مداخله» به «مسؤولیت بین‌المللی حمایت» تبدیل شد (Report of the ICISS, 2001: paras 2.28-2.33) بر اساس نظریه بین‌المللی حمایت «حاکمیت» به مفهوم کنترل و اقتدار نیست بلکه به معنای مسؤولیت در مقابل مردم است. این تغییر مفهومی به حل تنش بین حاکمیت و مداخله کمک می‌نماید؛ زیرا در این حالت، حاکمیت دلالت بر مسؤولیت دولت در حمایت از شهروندان خود در موارد نقض حقوق بشر دارد (Ibid, paras: 1.35-2.15). از نظر کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت، حاکمیت به مفهوم مسؤولیت دولت دارای دو مرحله است. یکی مسؤولیت اولیه حمایت از شهروندان که به عهده دولت واگذار شده است. یعنی این که هر دولت ابتداً مسؤولیت‌حمایت از اتباع خود را بر عهده دارد و مؤظف است که از مردم خود در برابر جنایات مانند نسل‌کشی، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و پاکسازی قومی، حمایت نماید. اگر چنانچه دولتی در ادای این وظیفه قصور کند، یا قادر و مایل به تحقق مسؤولیت ناشی از حاکمیت خود نباشد، در مرحله دوم مسؤولیت بر عهده جامعه بین‌المللی گذارده می‌شود که به جای او عمل نماید (Report of the ICISS, 2001: paras, 2.29). در این صورت مسؤولیت بین‌المللی برای

¹. International Commission on Intervention and Governance (ICISS).

حمایت جایگزین اصل عدم مداخله می‌شود. بر طبق این فرض مداخلهٔ بشردوستانه با اصل حاکمیت در تقابل و تضاد نبوده بلکه مکمل آن است. در واقع «مسئولیت بین‌المللی حمایت» تحمیل دو تعهد است یکی تعهد دولت به‌طور انفرادی و دیگر تعهد جامعه جهانی به‌طور دسته جمعی. دکترین مذکور بر سه اصل شفاف (پیشگیری^۱، واکنش^۲ و بازسازی^۳) استوار است که در ادامه به مطالعه آن‌ها می‌پردازیم.

الف) مسئولیت پیشگیری

مسئولیت‌حمایت در مرحله اول شامل جلوگیری و توقف اقداماتی است که منجر به نقض حقوق بشر در یک کشور می‌گردد و در مرحله بعدی شامل ریشه‌یابی و یافتن عوامل مؤثر در درگیری و بحران، استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی برای محدود کردن منازعات داخلی می‌شود (Report of the ICISS, 2001: paras, 3.1-3.43).

گزارش کمیسیون برای جلوگیری یا پیشگیری مؤثرتر سه مسئله را مد نظر قرار داده است که شامل هشدار سریع^۴، تلاش‌ها برای پیشگیری از علل ریشه‌ای^۵ و تلاش‌ها برای پیشگیری مستقیم^۶ می‌باشد.

ب) مسئولیت واکنش

کمیسیون در این زمینه بر این نظر است که وقتی اقدامات پیشگیرانه در حل مشکل از رسیدن به نتیجهٔ مطلوب ناتوان و در پیشگیری از وخامت اوضاع ناکام باشد، اقدامات مداخله‌جویانهٔ اعضای جامعهٔ بین‌المللی درکلیت از سوی دیگر ضروری می‌باشد (موسوی و حاتمی، پیشین: ۱۶۷). مسئولیت‌واکنش پاسخ به موقعیتی است که نقض گسترده حقوق بشر رخ می‌دهد و دولت قادر و یا مایل به حفاظت از شهروندان در رنج نیست. بنابراین، کمیسیون دو نوع واکنش (اقدامات غیرنظامی و اقدامات نظامی) را مد نظر قرار داده است:

یک) اقدامات بدون عملیات نظامی یا اقدامات کمتر از اقدام نظامی^۷

این اقدامات انواع مختلف تحریم‌ها، از جمله تحریم‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی را به شرح ذیل شامل می‌شود.

در سطح سیاسی و دیپلماتیک:

- ایجاد محدودیت‌ها بر نمایندگی دیپلماتیک شامل اخراج کارمندان؛
- ایجاد محدودیت‌ها در خصوص رهبران و خانواده‌های‌شان؛

1. The responsibility to prevent.

2. The responsibility to react.

3. The responsibility to rebuild.

4. Early warning and analysis. Ibid, pages: 21-27.

5. Root cause prevention efforts. para: 3.21.

6. Direct prevention efforts. (preventive toolbox). Para.3.25-26.

7. Measures short of military action

- تعلیق عضویت یا اخراج از سازمان‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی؛
 - خودداری از پذیرش کشور به عضویت نهادهای بین‌المللی. (Ibid, Para: 4.9)
- در سطح اقتصادی:
- تحریم‌های مالی که ممکن است دارایی‌های خارجی یک کشور، یا یک جنبش شورشی یا سازمان تروریستی، یا دارایی‌های خارجی رهبران خاص را هدف قرار دهد. در جایی که افراد هدف تحریم‌ها قرار می‌گیرند، این تلاش‌ها به طور فزاینده‌ای گسترش یافته است و اعضای خانواده نزدیک آن فرد را نیز در بر می‌گیرد.
 - محدودیت بر فعالیت‌های درآمدزا مانند نفت، الماس و ...
 - محدودیت‌های دسترسی به تولیدات نفتی که می‌تواند راه مهمی برای محدود کردن عملیات نظامی باشد، اگرچه چنین محدودیت‌هایی ممکن است تأثیر گسترده و احتمالاً ویرانگر بر غیرنظامیان و اقتصاد محلی داشته باشد.
 - تحریم هوایی یا ممنوعیت حمل و نقل هوایی که در برخی موارد، مورد استفاده قرار گرفته و به طور کلی ترافیک هوایی بین‌المللی به یک مقصد خاص یا از یک مقصد خاص را ممنوع می‌کند. (Ibid, Para: 4.8)
- در سطح نظامی:
- تحریم‌های تسلیحاتی: چنین تحریم‌هایی به طور کلی شامل فروش تجهیزات نظامی و قطعات آن‌ها می‌باشد.
 - پایان دادن به همکاری نظامی و برنامه‌های آموزشی (Ibid, Para: 4.7).

دو) اقدام به مداخله یا اقدامات نظامی

مداخله نظامی «فقط در موارد شدید»^۱ مجاز می‌باشد. کمیسیون در خصوص مداخله در بند (۱۰) بخش چهار گزارش خود ابتدا به رعایت اصل عدم مداخله و عدم توسل به زور اشاره می‌کند و آن را معادل اصل بقراطی (اول آسیبی نرسان) می‌داند که هرگونه خروج از این اصل باید توجیه شود، اما در شرایط استثنایی که نظم در سراسر یک کشور از بین رفته است یا جنگ داخلی و سرکوب آنچنان شدید است که افراد غیرنظامی در خطر تهدید کشتار دسته جمعی، و یا پاکسازی قومی در سطح گسترده قرار گرفته اند، مداخله را مد نظر قرار می‌دهد. طبق گزارش کمیسیون، پنج معیار مهم و قابل قبول برای مداخله تعیین گردیده است که عبارتند از:

- ۱- سبب مشروع:^۲ مثلاً کشتار بیش از حد با قصد نسل‌کشی یا غیر آن که ممکن است محصول اقدام عمدی دولت، یا غفلت یا ناتوانی دولت در عمل، یا یک وضعیت شکست خورده دولت

¹ . Extreme Cases Only.

² . First Do Not Harm.

³ . Just cause.

باشد؛ یا پاکسازی قومی^۱ در سطح گسترده، از طریق قتل، اخراج اجباری، اقدامات تروریستی یا تجاوز (Ibid Para: 4.19).

۲- حسن نیت: هدف اصلی مداخله باید متوقف کردن یا جلوگیری از رنج انسان باشد. اما سرنگونی رژیم‌ها یک هدف مشروع نیست، اگرچه از کار انداختن ظرفیت آن رژیم برای آسیب رساندن به مردم خود ممکن است برای انجام مأموریت حفاظت ضروری باشد، اما هدف اصلی نباید سرنگونی رژیم حاکم باشد. همچنان اشغال سرزمین ممکن است قابل اجتناب نباشد، اما نباید به خودی خود یک هدف باشد، لذا هدف از مسؤولیت حمایت برانگیختن جنگ و سرکوب حکومت‌ها نیست، بلکه حمایت از قربانیان فجایع بشری، بسترسازی برای بازسازی نهادها پس از مداخله و نهایتاً خروج تمامی نیروهای بیگانه است (آقامحمدی و عبداللهی، پیشین: ۱۶).

۳- آخرین گزینه یا راهکار: اقدام نظامی زمانی قابل توجیه است که سایر گزینه‌ها مثلاً راه دیپلماتیک و غیرنظامی برای پیشگیری یا حل مسالمت آمیز بحران انسانی باید مورد بررسی قرار گرفته باشد. این لزوماً به این معنی نیست که هر یک از این گزینه‌ها باید به معنی واقعی کلمه امتحان شده و شکست خورده باشد؛ این بدان معنیست که باید دلایل منطقی برای این باور وجود داشته باشد که در همه شرایط، اگر اقدامی انجام می‌شد، موفقیت آمیز نبود (Ibid Para: 4.19).

۴- حد تناسب: ابزار و شدت مداخله نظامی باید متناسب با اهداف و گستردگی موضوع باشد. یعنی این که شدت مداخله نظامی برنامه‌ریزی شده باید در راستای تضمین هدف بشردوستانه و متناسب با موضوع باشد (Ibid Para: 4.39).

۵- چشم اندازهای معقول: اقدام نظامی تنها در صورتی قابل توجیه است که شانس معقولی برای موفقیت وجود داشته باشد، نتایج بدتری در اثر مداخله نظامی حاصل نشود، حمله نظامی به یک حمله گسترده و درگیری بزرگ منجر نشود. در چنین موارد، هر قدر هم که واقعیت دردناک باشد، اقدام نظامی اجباری دیگر قابل توجیه نیست (Ibid Para: 4.41).

در خصوص مرجع صالح برای تصمیم‌گیری مداخله بشردوستانه در گزارش کمیسیون سه مرجع مد نظر قرار گرفته است:

اول) شورای امنیت و مجمع عمومی: کمیسیون بر طبق منشور مسؤولیت اصلی و اولیه حفظ صلح و امنیت را بر عهده شورا می‌داند، اما این مقرر را به معنی منحصر کردن این مسؤولیت به شورا نمی‌داند، بلکه مجمع عمومی نیز با توجه به شرایط خاصی می‌تواند اقدام نماید (موسوی و حاتمی، پیشین: ۱۷۰).

¹. Ethnic cleansing.

². Right Intention.

³. Last Resort.

⁴. Proportional Means.

⁵. Reasonable Prospects.

چنانچه شورا به دلیل وتو یا به هر دلیل دیگری نتواند در این مورد تصمیم بگیرد، مسؤولیت بر عهده مجمع عمومی و آگازار می‌شود. مجمع عمومی باید در این مورد بر اساس قطعنامه اتحاد برای صلح (تصویب دو سوم مجمع عمومی) تصمیم بگیرد. اگرچه مجمع عمومی فاقد قدرت دستور دادن به اقدام است، اما تصمیم مجمع عمومی برای اقدام، اگر توسط اکثریت قاطع کشورهای عضو حمایت شود، درجه بالایی از مشروعیت را برای مداخله‌ای که متعاقباً صورت می‌گیرد فراهم می‌کند و شورای امنیت را تشویق می‌کند تا در موضع خود تجدید نظر کند. با این حال، کمیسیون معتقد است که صرف احتمال انجام این اقدام، شکل مهمی از اهرم فشار بر شورای امنیت برای تشویق آن به اقدام قاطعانه و مناسب در چنین مواردی خواهد بود (Ibid Para: 6.29-30).

دوم) سازمان‌های منطقه‌ای: کمیسیون در خصوص مداخله سازمان‌های منطقه‌ای بیان نموده که کشورهای منطقه که در چارچوب سازمان‌های منطقه‌ای عمل می‌کنند، اغلب (اما نه همیشه) در موقعیت بهتری نسبت به سازمان ملل متحد قرار دارند، و ماده ۵۲ منشور به گونه‌ای تفسیر شده است که به آن‌ها انعطاف پذیری قابل توجهی در این زمینه می‌دهد (Ibid Para: 6.30). کشورهای منطقه نسبت به مسائل و موضوعات پشت‌سر درگیری‌ها حساس‌تر هستند، با عاملان و شخصیت‌های درگیر در جنگ آشنایی بیشتری دارند و سهم بیشتری در نظارت بر بازگشت به صلح و رفاه دارند (Ibid Para: 6.32). منشور سازمان ملل متحد که نقش مشروع سازمان‌های منطقه‌ای و ترتیبات منطقه‌ای را در فصل هشتم به رسمیت شناخته، مداخله سازمان‌های منطقه‌ای را نیز به رسمیت می‌شناسد. اما مداخله سازمان‌ها را همیشه منوط به مجوز قبلی شورای امنیت می‌داند (Ibid Para: 6.35). آقای فراکت بیان می‌کند که این مداخله بشردوستانه را به معنایی تضعیف حقوق راجع به توسل به زور نباید دانست، بلکه آن‌را به معنی بوجود آمدن حقوقی دانست که اجازه استثنائات معقول را می‌دهد (موسوی و حاتمی، پیشین).

سوم) تصمیم فردی دولت‌ها: کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت در خصوص مداخله یا تصمیم فردی دولت‌ها دارای شک و تردید است. کمیسیون در این خصوص بیان می‌دارد که دخالت فردی دولت‌ها که بدون تأیید شورای امنیت، یا مجمع عمومی، صورت می‌گیرد، مورد توجه گسترده قرار نمی‌گیرند. اما این پرسش را مطرح می‌کند که در شرایطی که وضعیت وجدان بشری را تکان می‌دهد و فریادها برای اقدام بلند است اما شورای امنیت در انجام وظیفه اش ناتوان گردد، در چنین شرایطی بیشترین آسیب متوجه کجاست: به نظم بین‌المللی اگر شورای امنیت دور زده شود یا به انسان‌ها که سلاخی می‌شوند و شورای امنیت نظاره‌گر است؟ (Ibid Para: 6.37)

با این حال کماکان مشروعیت یا عدم مشروعیت مداخله بشردوستانه یک‌جانبه در موارد نقض شدید و گسترده حقوق بشر و بی‌تفاوتی سازمان ملل و مشخصاً شورای امنیت در پایان بخشیدن به وضعیت مذکور، پرسش مهمی است که به سادگی نمی‌توان به آن پاسخ داد. اگر در وضعیتی قرار داشته باشیم که یک دولت حقوق بشری اتباع خود را به طور سیستماتیک و گسترده نقض کند که تلفات جانی و مالی بسیار شدید به دنبال داشته باشد و شورای امنیت و سایر سازمان‌های بین‌المللی به هر دلیل نتوانند یا نخواهند اقدام مؤثری را برای توقف و جلوگیری این وضعیت انجام دهند، آیا بازهم می‌توان گفت که مداخله

بشردوستانه یک‌جانبه مغایر حقوق بین‌الملل است؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این سؤال به سادگی امکان پذیر نیست و هنوز لاینحل باقی مانده است (آقا محمدی و گیلان، پیشین: ۱۷).

ج) مسؤولیت بازسازی^۱

مسؤولیت بازسازی تعهدات پس از مداخله^۲ است. یعنی پس از اتمام درگیری و به‌ویژه بعد از مداخله نظامی صورت می‌گیرد و هدف از اجرای آن حمایت از توسعه پایدار و بازسازی صدماتی است که بحران و یا مداخله بوجود آورده است. که شامل مواردی از قبیل تحکیم صلح، برقراری امنیت، عدالت و مصالحه و توسعه می‌شود. (Report of the ICISS, 2001: Paras, 5.1-5.2). نظریه مسؤولیت‌حمایت در دو گام بعدی به شرح ذیل مورد تأیید قرار گرفت.

یک) تأیید اجلاس سران جهان: دکترین مسؤولیت‌حمایت به فاصله نه چندان طولانی وارد دستور کار سازمان ملل شد و در بیانیه پایانی نشست سران دول جهان که در سال ۲۰۰۵ در مجمع عمومی تشکیل شد، با اجماع به تصویب رسید (G. A/ Res/60/1, 2005. World Summit Outcome).

دو) تأیید توسط شورای امنیت: در سال ۲۰۰۶ یک قدم مثبت دیگر بازم در جهت تثبیت بیشتر دکترین مسؤولیت بین‌المللی حمایت برداشته شد. شورای امنیت با تصویب قطعنامه‌ای مربوط به حمایت از غیرنظامیان در منازعات داخلی سند نهایی اتخاذ شده توسط اجلاس سران را به تصویب رساند (Security Council/Res/ 1674, 2006). دبیرکل سازمان ملل در گزارش سال ۲۰۰۹ خود اجرای «مسؤولیت بین‌المللی حمایت» را اعلام نمود (U.N.Doc. A/63/67, 2009) و بیان داشت که تأیید سند «مسؤولیت بین‌المللی حمایت» را از همه رهبران جهان به‌طور اجماع دریافت نموده است. این قطعنامه با تأیید اعلامیه اجلاس سران سال ۲۰۰۵ بیان داشته که: «باید تأکید کرد که مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ نتیجه اجلاس سران به‌طور محکم بر اصول تثبیت شده حقوق بین‌الملل استوار است. بر اساس قوانین بین‌المللی معاصر و عرفی، دولت‌ها موظف به جلوگیری و مجازات، نسل‌کشی، جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت هستند.» (Ibid. Para: 3,4) دبیرکل تأکید نمود که ایده کلی این دکترین به اشتراک گذاشتن مسؤولیت دولت و جامعه بین‌المللی برای حمایت از مردم بوده و بر سه ستون استوار است (Ibid. Para: 11)

- ۱- مسؤولیت دولت برای محافظت از جمعیت خود از جنایات جدی؛ (Ibid, paras:13-27)
- ۲- تعهد بین‌المللی جامعه جهانی متشکل از دولت‌ها، سازمان‌های منطقه‌ای، بخش خصوصی جهت حمایت و پشتیبانی از دولت برای انجام وظایفش است؛ (Ibid, paras: 28-48).
- ۳- پاسخ به موقع و قاطع جامعه بین‌المللی به دولتی که نتواند و یا نخواهد مسؤولیت خود را در قبال مردمش انجام دهد (Ibid, paras.49-66).

1. The responsibility to rebuild.

2. Post-intervention obligations.

با توجه به مطالب فوق یکی از گام‌های مؤثر در راستای تقویت مداخله‌بشردوستانه در حقوق بین‌الملل بعد از پایان جنگ سرد تا کنون، ظهور مسؤولیت‌حمایت و تأیید آن از سوی سازمان ملل بوده است.

۴- تاثیر مداخله‌بشردوستانه بر حاکمیت‌ملی کشورها

پس از بررسی استدلال موافقان و مخالفان، و همچنان مطالعه مفصل نظریه مسؤولیت‌حمایت که شکل مدرن از مداخله‌بشردوستانه است سر انجام، به بررسی مسئله اصلی و اساسی تحقیق خویش می‌پردازیم که مداخله‌بشردوستانه چه تأثیر بر حاکمیت‌ملی کشورها دارد؟ آن طوری که مشاهده می‌گردد مداخله‌بشردوستانه بعد پایان جنگ سرد (۱۹۹۰) تا کنون سبب دو تأثیر مهم بر حاکمیت‌ملی کشورها گردیده است:

الف) تغییر در مفهوم حاکمیت

با آنکه پس از تصویب منشور ملل متحد و تشکیل سازمان ملل متحد ممنوعیت توسل به زور و اصل حاکمیت جنبه‌ عملی و کامل را گرفت و هر نوع ورود به آن، طبق بند (۷) ماده ۲ منشور، مداخله در امور داخلی کشورها و به تبع آن نقض حاکمیت دولت‌ها محسوب گردید؛ اما بعد از قرن بیستم مفهوم حاکمیت دستخوش تحول بوده است. تحولات دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰ که با شکل‌گیری نظریات جدید در عرصه بین‌المللی همراه بود، نقطه‌عزیمت جدیدی برای گذار از حاکمیت سنتی و ستفالیایی به حاکمیت جدید پسا وستفالیایی را به وجود آورد و مفهوم حاکمیت با گذشت زمان در عرصه سیاست بین‌الملل و حقوق بین‌الملل با تحول و دگرگونی ماهوی و عملی و نظری مواجه شد. ظهور نظریات جدید نشان دهنده تغییر جدی نظری و عملی مفهوم حاکمیت در سیاست بین‌الملل بوده که در آن با نقد مفروضات دولت‌سالار واقع‌گرایی، چهره حاکمیت مطلق و خدشه‌ناپذیر دولت‌ها را در نمای متفاوتی از حاکمیت توأم با مسؤولیت و یا حاکمیت مشترک دولت‌ها و جامعه جهانی ترسیم نموده است. در واقع، در این تحول نظری، در مفهوم حاکمیت نیز می‌توان مانند مفهوم شناسی، از دو نظریه حاکمیت اعلامی^۱ و حاکمیت برساخته^۲ نام برد که عملاً شاهد گذار از حاکمیت اعلامی- مطلقه به حاکمیت برساخته - با رژیم بین‌المللی هستیم (رئیعی بصیری و جاویدانی مقدم، ۱۴۰۰: ۲۲۷). به این معنی که حقوق بین‌الملل هر چند که طبق ماده ۲ منشور ملل متحد حاکمیت کشورها را در عرصه داخلی (حاکمیت‌ملی) به رسمیت شناخته است، اما این حاکمیت به صورت مطلق و بی‌قید و شرط نبوده، بلکه در تابع بودن به حقوق بین‌الملل، قابل پذیرش است. به بیان بهتر حاکمیت به مفهوم جدید، یعنی حق تصمیم‌گیری و آزادی عمل کشور در کلیه امور، در چارچوب مرزهای خود و عدم وابستگی به هر قدرت داخلی و خارجی (استقلال) است و تنها محدودیت وارده به چنین قدرتی از ناحیه مقررات حقوق بین‌الملل است (انصاریان و طیبی، ۱۴۰۲: ۲۲). از مهم‌ترین مقررات حقوق بین‌الملل که در تغییر مفهوم حاکمیت و عدم مداخله نقش دارد، حقوق بشر و مقررات حقوق بشری است که اصل حاکمیت را کمرنگ ساخته و دولت‌ها اقتدار خود را از دست می‌دهند. حمایت و گسترش حقوق بشر به عنوان مهمترین قاعده آمره تا بدانجا افزایش یافته که حتی در نظام بین‌المللی کنونی مفهوم حاکمیت را

1. Declarative.

2. Constitutive.

زیر سؤال برده و چنانچه قبلاً بیان گردید، تعدادی از صاحب‌نظران حقوقی و سیاسی به عقیده اند که در موارد نقض فاحش آن حتی می‌توان به زور و قدرت نظامی متوسل شد. لذا امروزه حاکمیت معنی وسفالیایی اش را از دست داده و از حاکمیت مطلق به حاکمیت توأم با مسؤولیت و یا حاکمیت مشترک دولت‌ها و جامعه جهانی تبدیل شده است. بعد از سال ۲۰۰۱ و با شکل‌گیری مسؤولیت حمایت که در آن به تقدم مداخلهٔ بشر دوستانه بر حاکمیت دولتی تأکید شده است، تغییرات مفهومی درباره «مداخله» وارد صحنه بین‌المللی گردید (Report of the ICISS 2001: paras 2.28-2.33) که هم در اجلاس سران جهان در سال ۲۰۰۵ (General Assembly Res/60/1, 2005. World Summit Outcome)، و هم در شورای امنیت سازمان ملل طی قطعنامه ۱۶۷۴ در سال ۲۰۰۶ مورد تأیید قرار گرفت (Security Council/Res/ 1674, 2006). بر اساس این نظریهٔ بین‌المللی «حاکمیت» از مفهوم کنترل و اقتدار، به معنایی مسؤولیت در مقابل مردم تغییر نمود. این تغییر مفهومی به حل تنش بین حاکمیت و مداخله کمک نمود. لذا امروزه حاکمیت در پرتو مداخلهٔ بشردوستانه و مسؤولیت حمایت، معنی وستفالیایی اش را دست داده و دچار تحول و محدودیت گردیده است (لاچینی، پیشین: ۵۴)

ب) تحدید حاکمیت دولت‌ها در پرتو مداخلهٔ بشردوستانه

به رغم مقررات صریح بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد که سازمان ملل را از دخالت در مواردی که ذاتاً در قلمرو صلاحیت داخلی دولت‌ها است منع کرده و در واقع با این مقرر، تا حدودی زیاد بدون قید و شرط، بر احترام به هر دو اصل حاکمیت و عدم مداخله مهر تأیید گذاشته است، اما امروزه مداخلهٔ بشردوستانه واقعیتی است که در سطح جهان شکل گرفته و از زمان پس از جنگ سرد تا کنون سبب تحدید حاکمیت دولت‌ها شده است. توجه روز افزون جامعهٔ بین‌المللی به حقوق بشر، پدید آمدن مفاهیم جدید و توسعه و گسترش مفهوم تهدید علیه صلح و امنیت بین‌الملل سبب تقویت مداخلهٔ بشردوستانه و تحدید حاکمیت ملی کشورها و به تبع آن سبب تضعیف اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها شده است. به این ترتیب دیگر نمی‌توان بر بی‌قید و شرط بودن حاکمیت تأکید کرد و نه مرز کشورها را دیوار آهنینی پنداشت که گذشتن از آن ممکن نباشد.

امروزه جامعه بین‌المللی نمی‌تواند شاهد نقض آشکار حقوق بنیادین انسانی در یک کشور باشد و به دلایلی چون احترام به حاکمیت و عدم مداخله، سکوت اختیار کند و واکنشی نشان ندهد. به قول آقای کوفی عنان دبیرکل وقت ملل متحد در اجلاس اخیر مجمع عمومی، کشورها نباید به بهانه داشتن حق حاکمیت در قلمرو خود حقوق بشر را نقض کنند. از این رو می‌توان گفت که بند ۷ ماده ۲ منشور، دیگر شمولیت گذشته خود را از دست داده است و سازمان ملل، به ویژه شورای امنیت، با رویه مستمر و یکنواخت خود گام در عرضه جدیدی گذاشته که تا دیروز در قلمرو انحصاری کشورها بود. مداخلهٔ بشردوستانه، تجلی بارز این تحدید حدود است (ضیایی‌بیگدلی، ۱۳۹۴: ۲۰۷). امروزه کلیه تعاملات بین‌المللی، از مبادلات اقتصادی و بازرگانی تا سیاست جهانی - تحت‌الشعاع وجدان بشری در راستای تأمین سعادت بشری و کرامت انسان‌ها و احترام به حقوق بشر تعریف می‌گردد و چنان که قبلاً بیان شد در این زمینه، نهادها، اسناد و رژیم‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه فرسایش حاکمیت ملی را به سود حقوق و آزادی‌های

بشر سوق داده و محدودیت‌های قانون گذاری، قضایی اجرایی متعددی در تحدید حاکمیت شکل گرفته اند (رفیعی‌بصری و جاویدانی‌مقدم، ۱۴۰۰: ۲۲۷). از نظر پروفسور ویرالی، حاکمیت در جهان امروز با حاکمیت در سده نوزدهم فرق اساسی دارد و در حقوق بین‌الملل کنونی، در سنجش با برداشت سنتی، حاکمیت با دو محدودیت بزرگ روبرو شده است. محدودیت نخست در زمینه کاربرد خود سرانه زور است که پیشتر جزء لاینفک حاکمیت به شمار می‌آمد و محدودیت دوم ناشی از افزایش احترام به حقوق بشر و حقوق ملت‌هاست. حقوقی که در گذشته چند و چون آن یک‌سره به خواست حکومت بستگی داشت. چنان‌که پُل مری دوپوئی، گفته است، شناسایی حقوق بشر، تعهدات بین‌المللی بر دوش دولت‌ها نهاده که این تعهدات بر اعمال انحصاری صلاحیت در محدوده سرزمین اثر می‌گذارد (حیبی، ۱۳۹۶: ۱۵۸). به این ترتیب مداخلات بشردوستانه و به‌طور گسترده‌ای به مفهوم حاکمیت و عدم مداخله در نظام حقوق بین‌الملل معاصر سایه افکنده و سبب اثر گذاری بی‌سابقه‌ای بر حاکمیت دولت‌ها گردیده است.

نتیجه‌گیری

با بررسی مباحث طرح شده در این مقاله دیده می‌شود که مداخله بشردوستانه به عنوان تحول ماهوی در حقوق بین‌الملل سبب تحول ساختاری در حقوق بین‌الملل گردیده است. بدین معنی که امروزه توجه روز افزون به حقوق بشر در اندیشه‌های دانشمندان و دولت‌ها، جهانی شدن حقوق بشر، گسترش مفهوم تهدید علیه صلح و امنیت بین‌الملل سبب مداخلات بشردوستانه و شکل‌گیری دکترین مسؤولیت‌حمایت در حقوق بین‌الملل شده است. بدین ترتیب حاکمیت در معنی سنتی رو به افول بوده و مفهوم وستفالی اش را از دست داده است. با افزایش آگاهی‌ها در زمینه حقوق بشر، برتردانستن حقوق بشر بر سایر اصول حقوق بین‌الملل، بیشتر شدن سازمان‌های غیردولتی مدافع حقوق بشر و افزایش حساسیت جامعه جهانی نسبت به حقوق بشر، می‌توان گفت که دیگر حاکمیت ملی سکان‌دار حقوق بشر نیست. حاکمیت ملی دولت‌ها به نفع بشر دچار تحول شده است که در واپس مورد، ظهور دکترین مسؤولیت‌حمایت منجر به تقدم مداخله بشردوستانه بر حاکمیت شده و حاکمیت جایش را با مسؤولیت عوض کرده است. به این مفهوم که بر اساس این نظریه بین‌المللی «حاکمیت» از مفهوم کنترل و اقتدار، به معنی مسؤولیت در مقابل مردم تغییر کرده است. این تغییر مفهومی به حل تنش بین حاکمیت و مداخله کمک کرده در سال‌های بعد به تصویب شورای امنیت نیز رسید.

اما نا گفته نباید گذاشت که هرچند در پرتو مداخله بشردوستانه، حاکمیت دچار تحول گردیده و دامنه آن محدود شده است. اما به هیچ عنوان نمی‌توان نقض یا ازبین رفتن حاکمیت را مدعی شد؛ زیرا هنوز هم حاکمیت به عنوان یک اصل عمده در حقوق بین‌الملل باقی مانده است که صرفاً در موارد خاص و تحت شرایط ویژه در برابر حقوق مردم و ملل کاهش می‌یابد. لذا فقط می‌توان تحول و تحدید حاکمیت را به نفع حقوق بشر تأیید کرد نه نقض حاکمیت و از بین رفتن آن را.

منابع

۱. ابراهیمی، نبی‌الله، (۱۳۸۶)، تحول مفهوم مداخله‌بشردوستانه در روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره ۳۸.
۲. آقامحمدی، ابراهیم، عبداللهی، سیدمحمدعلی، اسلامی گیلانی، محمدصادق، (۱۳۹۷)، مداخله‌بشردوستانه در حقوق بین‌الملل با تأکید بر مداخله‌نظامی ناتو در کوزوو، فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ، دوره دوم، شماره سوم.
۳. آقایی، قاسم، (۱۳۸۳)، مداخله‌بشردوستانه؛ از ممنوعیت تا ضرورت، پژوهش حقوق و سیاست، دوره ششم، شماره ۱۱.
۴. انصاریان، مجتبی، طیبی، سبحان، (۱۴۰۲)، تأسیس و جانشینی دولت‌ها، تهران: نشر مجد.
۵. تاموشات، کریستیان، (۱۳۹۸)، حقوق‌بشر، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، چاپ سوم، تهران: نشر میزان.
۶. جلیلی، طاهره، ایمانی، همت، (۱۳۸۹)، مداخله‌بشردوستانه و چالش‌های آن، نشریه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۸۱ و ۲۸۲.
۷. جوانشیری، احمد، (۱۳۸۸)، منافع ملی و مداخلات بشردوستانه، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۲.
۸. حبیبی، علی‌فقیه، (۱۳۹۶)، تحول در مفهوم حاکمیت ملی دولت‌ها در پرتو دکترین مسؤولیت‌حمایت، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۲۵.
۹. حسن‌پور، جمیل، (۱۳۹۶)، تحلیلی بر تضاد دو اصل مداخلات بشردوستانه و حاکمیت ملی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره چهل و یکم.
۱۰. رشیدی‌نژاد، زینب، (۱۳۸۶)، موازین و مرزهای مداخله‌بشردوستانه در رویه شورای امنیت، مجله حقوقی، نشریه مرکز حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی امور مجلس ریاست جمهوری، شماره سی و هفتم.
۱۱. رفیعی‌بصیری، مرتضی، جاودانی‌مقدم، مهدی، (۱۴۰۰)، بازخوانی پارادوکس حاکمیت و مداخله در حقوق بین‌الملل نوین (مطالعه موردی بحران سوریه)، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال هجدهم، شماره ۲.
۱۲. روحانی، حسن، (۱۳۸۲)، مفهوم حاکمیت ملی قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر. پیامدهای حقوقی و سیاسی، فصلنامه سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۱.
۱۳. سلطان‌زاده، سجاد، (۱۳۹۰)، پیمان آتلانتیک شمالی ناتو از مداخله‌بشردوستانه تا مسؤولیت‌حمایت، ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، شماره ۲۶۳.
۱۴. ضیایی‌بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۹۴)، جستارهایی پیرامون حقوق بین‌الملل، چاپ اول، جلد اول، تهران: نشر دانشگاه علامه طباطبائی.
۱۵. عالم، عبدالرحمن، (۱۳۹۳)، بنیادهای علم سیاست، چاپ بیست و ششم، تهران: نشر نی.

۱۶. عباسی اشقلی، مجید، (۱۳۸۰)، مداخلات بشردوستانه و اصل عدم مداخله، مجله‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۹ و ۱۷۰.
۱۷. لاجینانی، سجاد، (۱۳۹۵)، مسؤولیت‌حمایت و مشروعیت مداخله‌ی بشردوستانه، فصلنامه سیاست، سال سوم، شماره ۱۲.
۱۸. مسلمی‌مهنی، یوسف، (۱۳۸۷)، تحول مفهوم مداخله‌ی بشردوستانه در روابط بین‌الملل، فصلنامه مجلس و پژوهش، سال چهاردهم، شماره ۵۷.
۱۹. موسوی، سیدفضل‌الله، حاتمی، مهدی، (۱۳۸۶)، مداخله‌ی بشردوستانه، نقض قاعده یا استثناء سوم، فصلنامه حقوق، سال ۳۷، شماره ۱.
۲۰. والاس، ربکا، ارتگا، الگا مارتین، (۱۳۹۲)، حقوق بین‌الملل، ترجمه سیدقاسم زمانی، چاپ چهارم، تهران: نشر شهردانش.
21. Bell, Duncan, (2013/5/20), humanitarian Intervention, Britannica , (۸/۵/۱۴۰۳).
22. Boutros-Ghali, Boutros, 1922-2016; UN. SecretaryGeneral: An agenda for peace, 1992.
23. General Assembly Res/60/1,2005. World Summit Outcome.
24. Kofi A. Annan, WE THE PEOPLES: The role of the united nations in the 21st century.(۲۰۰۰)
25. Rattan, Jyoti (2019), Changing Dimensions of Intervention Under International Law: A Critical Analysis, Sage open Journal, pages 1-12.
26. Report of the ICISS 2001, (responsibility to protect).
27. Security Council, Res, 688, 1993.
28. Security Council/Res/ 1674, 2006.
29. Security General Speech to the 54th Session on the General Assembly, Sep,20,1999.
30. Seybolt.Taylor.B .(22 December 2017), Humanitarian Intervention and International Security, International Studies, (13 August 2024). oxfordre.com/internationalstudies.
31. The Dumbarton Oaks Proposals, Ch. II,
32. U.N.Doc. A/63/67,2009. (Implementing the responsibility to protect: report of the Secretary General)
33. UN Press release SG/SM/6949 (Apri,07,1999).
34. UN. Doc.DAO, 46TH Session, Supplement No.1 (A/46/1)